ISSN: 2008-8000

Academic Pedagogy: The Dialectic of Theory and Practice[1]

Article Type: Book Review

Sarina Sakhanehjah

Corresponding Author:
M.A Student in Educational Administration, University of Tehran, Iran.
Email: sarina.sakha@gmail.com

Abstract

Purpose: This article reviews the book "Academic Pedagogy: The Dialectic of Theory and Practice" by Mohammad Yamani Dozi Sorkhabi and discusses the significance of its concepts for Iranian higher education. By emphasizing the dialectical relationship between theory and practice, the complexity of learning situations, the diversity of educational actors, the interdisciplinary nature of university pedagogy, and the necessity of self-reflexivity, the book conceptualizes the university as a dynamic and complex ecosystem and offers a critical perspective on higher education issues.

Method: The article examines the structure, themes, and central ideas of the book. To further clarify its theoretical and practical implications, the book "Where Is Higher Education Heading?" was used as a complementary source to highlight selected challenges facing Iranian higher education. Accordingly, the potential of the concepts presented in University Pedagogy for understanding and rethinking higher education issues was explored.

Findings: The review indicates that the concepts presented in University Pedagogy possess considerable potential for explaining and addressing some of the fundamental challenges of Iranian higher education. The book's *emphasis on* the complexity of the university system and the self-reflexivity of academic actors provides *a basis for* critiquing the prevailing paradigm of quantitative orientation and moving toward a quality-centered approach. Moreover, the concept of the dialectic between theory and practice, together with the integration of teaching, research, and real societal issues, offers *a framework for* rethinking the gap between universities and society. The book also highlights the interaction between specialized and public cultures, which may contribute to the development of socially responsible, critical, and reflective graduates. Despite these strengths, the conceptual density and complexity of the text may limit its accessibility for some readers. Overall, the book can be regarded as one of the few Persian-language works devoted specifically to university pedagogy, providing *a systematic perspective* and offering both *theoretical and practical insights for* understanding and enhancing the quality of higher education in Iran.

Keywords: university pedagogy, self-reflexivity, quantitative orientation, university–labor market gap

[1] The article is based on an independent research and was conducted in the fall of 2025.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل[۱]

نوع مقاله: مرور کتاب

سارینا سخانه جاه
دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی، دانشگاه تهران، ایران.
رایانامه: sarina.sakha@gmail.com

چکیده

هدف: هدف این مقاله، بررسی کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» نوشته دکتر محمد یمنی‌دوزی سرخابی و تبیین اهمیت مفاهیم آن برای آموزش عالی ایران است. این اثر با تأکید بر رابطه دیالکتیکی میان نظر و عمل، پیچیدگی موقعیت‌های یادگیری، تنوع کنشگران آموزشی، میان‌رشته‌ای بودن پداگوژی دانشگاهی و ضرورت خودتأمل‌پذیری، دانشگاه را به‌مثابه اکوسیستمی پویا و پیچیده موردتوجه قرار می‌دهد و رویکردی انتقادی به مسائل آموزش عالی ارائه می‌کند.

روش: در این مقاله، ساختار، مضامین و ایده‌های محوری کتاب بررسی شده و برای روشن‌تر شدن دلالت‌های نظری و عملی آن، از کتاب «آموزش عالی به کجا می‌رود؟» به‌عنوان منبعی مکمل برای طرح برخی از چالش‌های آموزش عالی ایران بهره گرفته شده است. بدین ترتیب، ظرفیت مفاهیم مطرح‌شده در کتاب «پداگوژی دانشگاهی» برای فهم و بازاندیشی در مسائل آموزش عالی مورد بحث قرار گرفته است.

نتیجه: یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که مفاهیم مطرح‌شده در کتاب «پداگوژی دانشگاهی» از ظرفیت قابل‌توجهی برای تبیین و مواجهه با برخی از مسائل بنیادین آموزش عالی ایران برخوردارند. بر این اساس، تأکید کتاب بر پیچیدگی نظام دانشگاهی و خودتأمل‌پذیری کنشگران می‌تواند زمینه نقد پارادایم کمّی‌گرایی و حرکت به سوی کیفیت‌محوری را فراهم سازد. همچنین، ایده دیالکتیک نظر و عمل و پیوند آموزش، پژوهش و مسائل واقعی جامعه، ظرفیت بازاندیشی در گسست میان دانشگاه و جامعه را فراهم می‌آورد. افزون بر این، تأکید کتاب بر تعامل فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی، می‌تواند در تربیت دانش‌آموختگانی مسئول، نقاد و آگاه به مسائل اجتماعی مؤثر باشد. در کنار این نقاط قوت، پیچیدگی مفهومی و تراکم زبانی کتاب از جمله محدودیت‌هایی است که می‌تواند استفاده از آن را برای برخی مخاطبان دشوار سازد. در مجموع، این اثر را می‌توان از جمله معدود آثار فارسی که به طور متمرکز به پداگوژی دانشگاهی پرداخته است، دانست که با رویکردی نظام‌مند، افق‌هایی نظری و عملی برای فهم و ارتقای کیفیت آموزش عالی ایران ارائه می‌کند.

واژه های کلیدی: پداگوژی دانشگاهی، خودتامل پذیری، کمی گرایی، جدایی دانشگاه و بازار کار

۱.مقاله برگرفته از پژوهشی ازاد است که در پاییز ۱۴۰۴ انجام شده است.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]

[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

مقدمه

کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» نوشته دکتر محمد یمنی‌دوزی سرخابی، تلاشی درخور توجه برای شرح مفاهیم موجود در حوزه پداگوژی دانشگاهی در ایران به شمار می‌آید. نویسنده در این اثر، با اتکا به تجربه زیسته خود به‌عنوان عضو هیئت‌علمی و بهره‌گیری از رویکردهای نظری و انتقادی، به بازاندیشی در نسبت میان اندیشه و کنش آموزشی در دانشگاه می‌پردازد و می‌کوشد شکاف دیرپای میان نظر و عمل را در بستر آموزش عالی ایران صورت‌بندی و تحلیل کند. تأکید بر رابطه دیالکتیکی میان نظر و عمل، این کتاب را از بسیاری از آثار رایج در حوزه آموزش عالی متمایز می‌سازد؛ آثاری که یا در سطح توصیه‌های اجرایی و تکنیکی باقی می‌مانند یا در قالبی انتزاعی و منفک از تجربه زیسته دانشگاهی طرح می‌شوند.

این کتاب با طرح مفاهیمی چون پیچیدگی موقعیت‌های یادگیری، تنوع کنشگران آموزشی، شوک پداگوژیک، رهبری پداگوژیک، میان‌رشته‌ای بودن پداگوژی دانشگاهی و ضرورت خودتأمل‌پذیری، می‌تواند افق‌هایی برای فهم مسائل آموزش عالی فراهم آورد. از این منظر، پداگوژی دانشگاهی نه صرفاً مجموعه‌ای از روش‌ها و فنون تدریس، بلکه عرصه‌ای برای بازاندیشی در کارکردها، روابط و فرایندهای شکل‌دهنده حیات دانشگاهی تلقی می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند برای اعضای هیئت‌علمی، مدیران آموزشی و پژوهشگران آموزش عالی چارچوبی مفهومی فراهم آورد تا مسائل دانشگاه را فراتر از نگاه‌های فنی، خطی و تقلیل‌گرایانه درک کنند.

اگرچه کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» پیش‌تر در قالب مرور معرفی شده است (Sattari, 2023). اما همچنان نیاز به خوانشی نظام‌مند احساس می‌شود که بتواند مفاهیم محوری آن را در پیوند با مسائل آموزش عالی ایران و آینده دانشگاه ایرانی موردتوجه قرار دهد. ازاین‌رو، مقاله حاضر با رویکردی مروری – تحلیلی به معرفی، بررسی و ارزیابی این اثر می‌پردازد و می‌کوشد ضمن تبیین مهم‌ترین مفاهیم و ایده‌های مطرح‌شده در آن، ظرفیت‌های نظری و عملی پداگوژی دانشگاهی را برای فهم چالش‌های آموزش عالی ایران و بازاندیشی در مسیر ارتقای کیفیت دانشگاهی نشان دهد.

روش پژوهش

مقاله حاضر در قالب بررسی و نقد کتاب، به معرفی و مرور کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» نوشته دکترمحمد یمنی‌دوزی سرخابی می‌پردازد. تمرکز اصلی مقاله بر تبیین مفاهیم محوری، رویکردها، استدلال‌ها و دلالت‌های نظری و عملی این اثر برای آموزش عالی ایران است. مقاله‌ای با عنوان «مرور و نقد کتاب» باید واجد مؤلفه‌های مشخص و روشنی باشد. از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به تبیین هدف کتاب، قلمرو و حوزه تمرکز آن، تشریح درون‌مایه‌ها و مباحث اصلی، شناسایی و تحلیل کاستی‌ها و نقایص بنیادین، و نیز بررسی نسبت و پیوند اثر با تحولات و رخدادهای معاصر اشاره کرد (Aghababaei, 2024 :18). ازاین‌رو، مقاله حاضر در پی ارائه خلاصه‌ای از محتوای کتاب نیست، بلکه می‌کوشد ضمن معرفی ایده‌های اصلی آن، ظرفیت‌های تبیینی و کاربردی کتاب را در مواجهه با مسائل آموزش عالی ایران بررسی کند. به‌منظور فهم بهتر اهمیت و کاربست مفاهیم مطرح‌شده در کتاب، از کتاب «آموزش عالی به کجا می‌رود؟» نیز به‌عنوان منبعی مکمل استفاده شده است. انتخاب این اثر ازآن‌جهت صورت گرفت که مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و روایت‌های صاحب‌نظران و پژوهشگران آموزش عالی را درباره وضعیت موجود، چالش‌ها و چشم‌اندازهای آینده آموزش عالی ایران گردآوری کرده و تصویری نسبتاً جامع از مسائل این حوزه ارائه می‌دهد. در این مقاله، کتاب یادشده نه به‌عنوان منبعی برای اثبات یا اعتبارسنجی مدعاهای کتاب «پداگوژی دانشگاهی»، بلکه به‌عنوان بستری

برای صورت‌بندی برخی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های آموزش عالی ایران مورداستفاده قرار گرفته است تا ظرفیت مفاهیم مطرح‌شده در کتاب اصلی برای فهم و تبیین این مسائل آشکار شود.

در فرایند نگارش مقاله، ابتدا ساختار کتاب، مفاهیم کلیدی، دیدگاه‌ها و استدلال‌های اصلی نویسنده مرور و معرفی شده است. سپس برخی از مسائل و چالش‌های آموزش عالی ایران که در کتاب «آموزش عالی به کجا می‌رود؟» مورد توجه قرار گرفته‌اند، از جمله غلبه کمّی‌گرایی، گسست میان دانشگاه و جامعه، فاصله آموزش عالی با نیازهای واقعی جامعه و محدود شدن کارکردهای دانشگاه، بررسی شده‌اند. در ادامه، نسبت میان این چالش‌ها و مفاهیم مطرح‌شده در کتاب «پداگوژی دانشگاهی» مورد بحث قرار گرفته و تلاش شده است نشان داده شود که این مفاهیم چگونه می‌توانند به فهم انتقادی‌تر مسائل آموزش عالی و بازاندیشی در مسیر ارتقای کیفیت دانشگاهی یاری رسانند.

ارزیابی کتاب بر پایه چند معیار انجام شده است: اصالت و نوآوری مفهومی کتاب، قدرت تبیین مسائل آموزش عالی ایران، پرداختن به مسائل عینی دانشگاه‌های ایران، ساختار و فهم‌پذیری متن. براین‌اساس، مقاله حاضر مبتنی بر مرور، بررسی انتقادی یک اثر علمی و برقراری پیوند مفهومی میان مباحث کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» و برخی از چالش‌های آموزش عالی ایران است.

معرفی کتاب و نویسنده

دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی از پژوهشگران شناخته‌شده حوزه آموزش عالی و استاد برجسته دانشگاه شهید بهشتی در ایران هستند که آثار ایشان عمدتاً بر مسائل آموزش عالی، برنامه‌ریزی و توسعه دانشگاهی، و نقد ساختارهای آموزشی متمرکز است. کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل که در پاییز ۱۴۰۰ توسط مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر شده، در ۵۰۲ صفحه سازمان‌یافته و از حیث حجم و گستره مباحث، اثری مفصل و تأمل‌برانگیز به شمار می‌آید. کتاب از چندین فصل تشکیل شده که هر یک به جنبه‌ای از پداگوژی دانشگاهی می‌پردازد؛ این کتاب شامل ده فصل به شرح زیر است. ۱. مقدمه، ۲. مفهوم پداگوژی دانشگاهی، ۳. پداگوژی دانشگاهی: مأموریت پیچیده برای دانشگاه، ۴. پداگوژی دانشگاهی: میدان تعارض‌ها، ۵. پداگوژی دانشگاهی و مسئله رهبری موقعیت‌های یادگیری در دانشگاه‌ها، ۶. پداگوژی دانشگاهی، حوزه‌ای فرارشته‌ای: از طریق و میان رشته‌ها، ۷. پداگوژی دانشگاهی و چالش‌های پیش رو، ۸. دانشگاه آینده و پداگوژی دانشگاهی، ۹. ضرورت و دشواری‌های پداگوژی دانشگاهی، و ۱۰. نتیجه‌گیری. به نظر پژوهشگر این اثر باهدف پاسخ به یک خلأ جدی در دانشگاه‌های ایران، ارتقای کیفیت عملکرد دانشگاه‌ها از مسیر بازاندیشی آموزشی و بازگرداندن «اندیشیدن» به متنِ کنش آموزشی (دیالکتیک نظر و عمل) است همان‌طور که نویسنده بیان می‌کند:

«در کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل، به موضوعی پرداخته‌ایم که برای اعتلای کیفیت عملکرد دانشگاه‌های ایران اساسی است. باوجود مطالعات و تجارب موجود در دانشگاه‌های معتبر جهان، پداگوژی دانشگاهی در ایران شناخته شده نیست و دانشگاه‌های کشور در بستر فرمالیسم سازمانی و از طریق آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌هایی که اغلب خارج از شناخت بافت واقعی دانشگاه‌ها نوشته می‌شوند، فعالیت‌های خود را تنظیم می‌کنند و بنابراین اندیشیدن در خصوص موقعیت‌های پیچیده آموزشی و یادگیری و پدیده‌های نوظهور در آنها به حاشیه رانده می‌شود. درحالی‌که مسائل و پدیده‌های نوظهور در سیستم‌های پیچیده دانشگاهی در زیر پوست فرمالیسم موجود تداوم می‌یابد و فرصت‌هایی برای پیدایش مسائل و بحران‌های جدید به وجود می‌آورد که می‌توانند در زمان و مکان مناسب به موقعیت‌های بحرانی تبدیل شوند؛ گسترش مؤسسات

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

آموزش عالی و کم‌توجهی به تعادل پویا بین کمیت و کیفیت، مثالی دراین‌خصوص است[1].»

مرور کتاب

به روایت نویسنده، فصل اول کتاب مقدمه‌ای برای ورود به مباحث اصلی فراهم می‌کند و فصل دوم به تبیین مفاهیم «پداگوژی» و «پداگوژی دانشگاهی» می‌پردازد. در فصل دوم نویسنده توضیح می‌دهد که پداگوژی، اگرچه در خاستگاه تاریخی خود بیشتر ناظر به تعلیم کودکان بوده، در معنای موردنظر او بر «قواعد عملی کار آموزشی» دلالت دارد؛ یعنی دانشی که باید بتواند چگونگی تدریس، برانگیختن یادگیری و هدایت آن را در عمل توضیح دهد و از سطح صرفِ نظریه‌پردازی فراتر رود. نویسنده در ادامه بیان می‌کند که پداگوژی در سیر تحول خود از آموزش تقلیدی فاصله گرفته و مفاهیمی چون خرد، اندیشه‌ورزی و داوری نقادانه را در مرکز قرار داده است. از این منظر، پداگوژی هم دارای ساحت نظری است و هم ساحت عملی، و به همین دلیل ماهیتی میان‌رشته‌ای دارد. در این چارچوب، «پداگوگ» صرفاً انتقال‌دهنده محتوا نیست، بلکه کنشگری حرفه‌ای است که باید در دلِ پیچیدگی‌ها و بی‌سامانی‌های موقعیت آموزشی، امکان سامان‌دهی و معناپردازی را فراهم آورد[2].

از منظر نویسنده، کلاس درس موقعیتی زنده و رخدادی است که در آن دانش از خلال تعامل، پرسش‌گری و کنش متقابل ساخته و بازساخته می‌شود. ازاین‌رو، تدریس امری کاملاً موقعیت‌مند است و به دانش تخصصی، تجربه و حساسیت نسبت به زمینه فرهنگی و نهادی نیاز دارد. به همین دلیل، معلم باید بتواند در شرایطی که بسیاری از عوامل مؤثر بر آموزش خارج از کنترل مستقیم او هستند، همچنان فرایند یادگیری را جهت‌دهی کند[3]. نویسنده همچنین آموزش عالی را در بستر تحولات تاریخی آن نقد می‌کند و نشان می‌دهد که گسترش دانشگاه‌ها، مدرک‌گرایی، تخصصی‌شدن افراطی رشته‌ها و ناهماهنگی برنامه‌های درسی با تحولات جامعه، آموزش عالی را با چالش‌های جدی روبه‌رو کرده است. به اعتقاد او، ظهور هوش مصنوعی نیز این وضعیت را پیچیده‌تر کرده و نشان داده است که پداگوژی دانشگاهی دیگر نمی‌تواند صرفاً بر دستورالعمل‌های ثابت تکیه کند، بلکه باید معطوف به پرورش شایستگی‌هایی باشد که دانشجویان را برای زیستن در جهانی متغیر و پیچیده آماده سازد[4].

به روایت نویسنده، با بهره‌گیری از نگاه سیستمی و ارجاع به نظریه تاریخی – فرهنگی ویگوتسکی، دانشگاه همچون سیستمی متشکل از درون‌داد، فرایند و برون‌داد فهم می‌شود. در این نگاه، ناکارآمدی‌های آموزش عالی را باید بیش از همه در فرایندها جست‌وجو کرد. نویسنده بر این باور است که در وضعیت کنونی، پیوند یادگیری بافهم تضعیف شده و کمیت‌گرایی، نمره‌گرایی و مدرک‌گرایی بر دانشگاه غلبه یافته است؛ ازاین‌رو، مشکلاتی چون بی‌انگیزگی و افت تحصیلی دانشجویان را نباید صرفاً به ویژگی‌های فردی آنان نسبت داد، بلکه باید آن‌ها را حاصل ناکارآمدی سیستم دانست. نویسنده در ادامه تأکید می‌کند که یکی دیگر از نشانه‌های این ناکارآمدی، جدایی آموزش از پژوهش و گسست میان اجزای نظام دانشگاهی است. از نظر او، حل مسائل آموزش عالی مستلزم نگاهی میان‌رشته‌ای و پیوندیافته است، نه تفکیک و جداسازی بیشتر. بر همین اساس، نویسنده در نهایت پداگوژی دانشگاهی را فعالیتی اجتماعی، ناپایدار و نیازمند تأمل تعریف می‌کند که در آن یادگیری فرایندی جمعی

---

[1].ص ۱۱

[2].ص ۷۲

[3].ص ۸۵

[4].ص ۷۹

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

است و استاد نقش تسهیل‌کننده دارد. در این تلقی، غایت یادگیری نه صرفاً حفظ معنا، بلکه خلق معناست؛ امری که می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری انگیزش درونی و عشق به دانستن در دانشجو باشد[1].

به روایت نویسنده، در فصل سوم دانشگاه همچون «اکوسیستمی پیچیده» فهم می‌شود؛ اکوسیستمی که در آن دانشجویان، استادان و حتی خودِ محیط و ساختار دانشگاه پیوسته در حال تغییرند. در چنین بستری، موقعیت‌های یادگیری ذاتاً پیچیده‌اند و این پیچیدگی، نخست از تنوع کنشگران عرصه یاددهی – یادگیری ناشی می‌شود؛ زیرا هر یک از کنشگران با پیشینه فرهنگی، آداب‌ورسوم، ارزش‌ها، تجربه‌ها، دانش و انگیزه‌هایی متفاوت وارد دانشگاه می‌شوند. نویسنده بخش دیگری از پیچیدگی را به ساختار دانشگاه و دگرگونی‌های مستمر آن نسبت می‌دهد؛ دگرگونی‌هایی که شرایط یادگیری را دائماً بازآرایی می‌کنند و پیش‌بینی‌پذیری کنش آموزشی را کاهش می‌دهند. نویسنده تأکید می‌کند که در بستر تعاملات دانشگاهی، تبادل اندیشه‌ها و به‌ویژه مواجهه با دیدگاه‌های متفاوت، زمینه شکل‌گیری «شوک پداگوژیک» را فراهم می‌آورد. از نظر او، اختلاف‌نظرها و حتی تعارض‌های فکری در کلاس درس، امری حاشیه‌ای نیست، بلکه می‌تواند شرطی ضروری برای یادگیری باشد؛ مشروط بر آنکه به‌درستی مدیریت شود. نویسنده توضیح می‌دهد که اگر این شوک به شیوه‌ای سازنده هدایت شود، به رشد شناختی و تعمیق یادگیری می‌انجامد، اما اگر مدیریت آن ناکارآمد باشد، می‌تواند به کاهش انگیزه و کناره‌گیری دانشجو منجر شود؛ بنابراین، رابطه میان کنشگران آموزشی با همه تفاوت‌های علمی، فرهنگی و تجربی یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید پیچیدگی در موقعیت‌های آموزشی تلقی می‌شود؛ کانونی که هم تعارض می‌زاید و هم امکان یادگیری را فراهم می‌کند[2].

به روایت نویسنده، در چنین اکوسیستم متکثری، مدیران دانشگاه مسئولیت دارند محیطی فراهم آورند که افراد بتوانند با تنوع خود در آن سازگار شوند و «شوک‌های ناشی از تفاوت‌ها» به فرصت‌های یادگیری تبدیل گردد؛ امری که نویسنده آن را صورت دیگری از معنای پداگوژی دانشگاهی می‌داند. در امتداد همین بحث، نویسنده با ارجاع به ایده «دیالکتیک نظر و عمل» توضیح می‌دهد که یادگیری زمانی تحقق می‌یابد که نظر و عمل در تعامل و تعادل باشند و هیچ‌یک بر دیگری سلطه نیابد. برای مثال، اگر درآمدزایی به هدف مسلط دانشگاه تبدیل شود، دانشگاه از «نظر» و روحیه علمی و نیز از مأموریت پرورش توانایی‌ها و مهارت‌های دانشجویان فاصله می‌گیرد و به‌سوی «عمل» صرف میل می‌کند.

به نظر نویسنده، فصل چهارم به تعارض‌های موجود در پداگوژی دانشگاهی می‌پردازد و نشان می‌دهد که تنوع کنشگران دانشگاهی، در کنار آنکه می‌تواند منشأ شوک پداگوژیک و یادگیری معنادار باشد، زمینه‌ساز تعارض نیز هست. از نظر نویسنده، این تعارض‌ها بخشی طبیعی از حیات دانشگاهی‌اند و باید به‌جای حذف، فهم و مدیریت شوند. نویسنده تعارض‌ها را در سه سطح اصلی تبیین می‌کند: نخست، تعارض میان آموزش و پژوهش؛ بدین معنا که اگرچه این دو در عمل از هم جدا پنداشته می‌شوند، در واقع پیوندی دیالکتیکی دارند و جدایی افراطی آن‌ها به نادیده‌گرفتن یکی به سود دیگری می‌انجامد[3]. دوم، تعارض در سطح فردی که از تفاوت‌های خانوادگی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعیِ دانشجویان و استادان ناشی می‌شود و در تعاملات آموزشی بروز می‌یابد[4]. سوم، تعارض میان مدیران و اعضای هیئت‌علمی که ریشه در تفاوت جایگاه، درآمد، تقسیم کار و نیز شکل‌گیری گروه‌های غیررسمی در درون ساختار رسمی دانشگاه دارد. در جمع‌بندی، نویسنده تأکید می‌کند که

[1].ص ۱۴۶
[2].ص ۱۵۷
[3].ص ۱۹۴
[4].ص ۱۹۹

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

رهایی از تعارض‌های فرساینده زمانی ممکن است که اندیشه‌ها نه در تقابل، بلکه در تکامل با یکدیگر قرار گیرند. در این صورت، دانشگاه می‌تواند به «کیفیت بی‌نام» دست یابد؛ کیفیتی که نه از تقلید، بلکه از رشد اندیشه‌ها، ابتکار و خلاقیت اعضای آن حاصل می‌شود.

به نظر نویسنده، فصل پنجم «رهبری پداگوژیک» پاسخی به پیچیدگی دانشگاه و تعارض‌های ناشی از تنوع کنشگران است. در این چارچوب، مدیریت خطی و بالابه‌پایین ناکارآمد است و به بی‌انگیزگی می‌انجامد؛ در مقابل، رهبر پداگوژیک باید زمینه‌مند بیندیشد، رخدادهای آموزشی را در بستر واقعی خود بفهمد و به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم مسئول بهبود فرایند یادگیری باشد. براین‌اساس، نقش رهبری پداگوژیک منحصر به مدیران نیست و همه کنشگران یاددهی – یادگیری می‌توانند در آن سهیم باشند.

نویسنده در فصل ششم با تأکید بر ماهیت میان‌رشته‌ای پداگوژی دانشگاهی، ضرورت انسجام میان رشته‌ها را برجسته می‌کند. به باور او، پداگوژی دانشگاهی زمانی تحقق می‌یابد که «فرهنگ عمومی» و «فرهنگ تخصصی» در تعامل قرار گیرند و برنامه‌های درسی و شیوه‌های یادگیری، دانشجویان را به مطالعه و حل مسئله به‌صورت بین‌رشته‌ای سوق دهند.

در فصل هفتم، نویسنده پنج چالش اصلی پداگوژی دانشگاهی را طرح می‌کند: (۱) فقدان تعامل با واقعیت‌های یادگیری و غلبه رویکردهای خطی در مدیریت و تدریس، (۲) فروکاستن یادگیری به کسب نمره و قطع پیوند دانش با عمل، (۳) بازاری‌شدن دانشگاه و کم‌رنگ‌شدن پرورش تفکر نقاد و خلاقیت، (۴) تضعیف نقش دانشگاه در توسعه فرهنگ عمومی ذیل منطق بازار و ارزش اقتصادی مدرک، و (۵) سیطره کمیت‌گرایی در سنجش عملکرد استاد و دانشجو.

به نظر نویسنده، فصل هشتم به دانشگاه آینده می‌پردازد و استدلال می‌کند که چارچوب‌های ازپیش‌تعیین‌شده توان درک پیچیدگی‌های نوپدید آموزش و پژوهش را ندارند؛ بنابراین باید بر انعطاف‌پذیری و نوپدیدی روش تأکید کرد. نویسنده آینده دانشگاه را در دو سناریو ترسیم می‌کند: سناریوی «تاریک» که در آن کمبود منابع و جدایی آموزش از پژوهش، خلاقیت و استقلال را کاهش می‌دهد؛ و سناریوی «روشن» که با پیوند آموزش و پژوهش، شبکه‌ای‌شان ساختارها، گسترش ارتباطات تعاملی و بهره‌گیری از فناوری‌های یادگیری، محیطی پویا برای ساختن دانش و تفکر میان‌رشته‌ای ایجاد می‌شود.

در فصل نهم، نویسنده سه مانع مسیر آموزش و یادگیری را برمی‌شمارد: (۱) مانع ساختاری، یعنی جدایی نهادی آموزش و پژوهش و تشدید تخصص‌گراییِ گسسته از ارتباط میان رشته‌ها؛ (۲) مانع پارادایمی، یعنی غلبه جهان‌بینی جزءنگر، ساده ساز و کمی گرا که پدیده‌ها را در کلیت و زمینه‌شان نمی‌بیند و مسئولیت ناکامی‌ها را یک‌سویه به دانشجو نسبت می‌دهد؛ و (۳) بی‌توجهی به «تصورات» و قوه تخیل دانشجو که از نظر نویسنده، شرط شکل‌گیری فهم عمیق و معناپردازی در یادگیری است.

نویسنده در فصل دهم جمع‌بندی مباحث را با تمرکز بر مفاهیمی چون پیچیدگی موقعیت‌های یادگیری، تنوع کنشگران، ضرورت خودتأمل‌پذیری و میان‌رشته‌ای بودن پداگوژی دانشگاهی ارائه می‌کند. در این جمع‌بندی، باورها، نیت‌ها و ادراکات معلم به‌مثابه عوامل تعیین‌کننده پداگوژی او معرفی می‌شوند: استاد تدریس را صرف انتقال محتوا نمی‌داند، پیوسته در شناخت خود بازنگری می‌کند، به تفاوت‌های دانشجویان حساس است و در تعاملِ سه بُعد نهادی، شناختی و عاطفیِ نقش استاد، فضایی برای گفت‌وگوی دانشجویان، پرورش «عشق به دانستن» و در نهایت تحقق همبستگی، خودتأمل‌پذیری و خلق معنا فراهم می‌آورد.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

تحلیل و نقد کتاب

پرداختن به مسائل عینی دانشگاه‌های ایران

از منظر ارزش افزوده علمی و کاربست‌پذیری، یکی از برجسته‌ترین امتیازات کتاب، تمرکز بر مسائل عینی و چالش‌های واقعی دانشگاه‌ها است. نویسنده به‌جای اتکای صرف بر گزاره‌های انتزاعی یا مدل‌های آرمانی، تحلیل خود را بر پایه واقعیت‌های ملموس آموزش عالی ایران سامان می‌دهد؛ واقعیت‌هایی که در تجربه روزمره نهاد دانشگاه قابل مشاهده‌اند. از جمله این چالش‌ها می‌توان به غلبه نگاه جزءنگر و کمّی‌گرایانه در ارزیابی و سیاست‌گذاری، گرایش به ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی در محتوای درسی، گسست میان آموزش و پژوهش، فرایندهای بازاری‌شدن دانشگاه و نیز کاهش انگیزش و درگیری تحصیلی دانشجویان اشاره کرد. چنین تمرکزی بر امر واقع، ضمن افزایش اعتبار و قابلیت استفاده کتاب برای تحلیل وضعیت موجود، آن را از بسیاری متون سنتی پداگوژی متمایز می‌سازد؛ متونی که غالباً به آموزش در سطوح ابتدایی و مدرسه‌ای محدود می‌مانند و پیچیدگی‌های نهادی و معرفتی آموزش عالی را کمتر در کانون توجه قرار می‌دهند. در همین راستا نویسنده بیان می‌کند:

«امروزه، در مجامع علمی در حوزه مطالعات آموزش عالی، به اهمیت پداگوژی دانشگاهی (البته نه به‌عنوان یک رشته، بلکه به‌عنوان اندیشه پیونددهنده رشته‌های مختلف مرتبط با بررسی موقعیت‌های آموزشی و یادگیری در دانشگاه‌ها) توجه جدی می‌شود، به‌طوری که مطالعات متنوعی در موضوع پداگوژی دانشگاهی انجام می‌گیرد که روزبه‌روز نیز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. تا آنجا که مطلع هستیم، در ایران، به غیر از دو منبع (یمنی، ۱۳۹۲) و (یمنی، ۱۳۹۸)، به این مفهوم (پداگوژی دانشگاهی) پرداخته نشده است[1].»

ساختار و فهم‌پذیری متن

به روایت پژوهشگر باوجود امتیازات علمی و مفهومی کتاب، اثر حاضر از حیث ساختار ارائه و شیوه نگارش واجد برخی مواردی است که می‌تواند بر میزان بهره‌مندی مخاطب از محتوای آن اثرگذار باشد. از منظر زبانی، متن در بخش‌های متعددی از تراکم مفهومی و پیچیدگی بیانی برخوردار است؛ امری که اگرچه در مواردی ناشی از ماهیت نظری مباحث است، اما در عمل می‌تواند فرایند فهم و پیگیری استدلال‌ها را برای خواننده دشوار سازد. افزون بر این، در بسیاری از فصول، مطالب بدون بهره‌گیری کافی از سر تیترهای راهنما و تقسیم‌بندی‌های درون‌متنی روشن ارائه شده‌اند. این شیوه تنظیم، همراه با بندهای طولانی و گاه فاقد مرزبندی دقیق میان ایده‌ها، موجب می‌شود خواننده در تشخیص توالی منطقی مطالب، تمایز میان نکات اصلی و فرعی، و سازمان مفهومی مباحث با ابهام مواجه شود. در چنین شرایطی، برخی مفاهیم و استدلال‌ها درهم‌تنیده می‌شوند و انسجام ادراکی متن برای مخاطب کاهش می‌یابد. در نتیجه، می‌توان گفت که به‌کارگیری ساختارمندترِ سر تیترها، پاراگراف‌بندی دقیق‌تر، تفکیک روشن‌تر محورهای بحث، و استفاده از نمونه‌ها و مصادیق بیشتر می‌توانست به فهم‌پذیری متن یاری رساند و فرایند مطالعه را برای طیف گسترده‌تری از مخاطبان منسجم‌تر و اثربخش‌تر سازد. همچنین، برخی از مفاهیم ثقیل و انتزاعی کتاب می‌توانستند با بیانی ساده‌تر و آموزشی‌تر عرضه شوند تا امکان بهره‌برداری از آن‌ها برای دانشجویان دوره کارشناسی نیز فراهم شود. سطح نظری و تراکم مفهومی کتاب، مطالعه آن را بیش از همه برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی و پژوهشگران آموزش عالی مناسب می‌سازد.با وجود ارزش نظری و نوآوری مفهومی کتاب در برجسته‌ساختن پداگوژی دانشگاهی به‌عنوان هسته اصلی حیات دانشگاه، برخی خلأهای نظری نیز در آن قابل مشاهده است. نخست آنکه کتاب، اگرچه بر اهمیت تجربه زیسته دانشجویان، فرایندهای یادگیری و تعاملات آموزشی تأکید می‌کند، اما نسبت

[1].ص ۴۱۷

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

این مفاهیم را با ساختارهای کلان و نهادی آموزش عالی، از جمله نظام سیاست‌گذاری، سازوکارهای ارزیابی، نظام ارتقای اعضای هیئت علمی و محدودیت‌های اقتصادی و مدیریتی دانشگاه‌ها کمتر مورد بحث قرار می‌دهد. در نتیجه، مسیر گذار از سطح ایده‌های پداگوژیک به سطح تغییرات نهادی و سیاستی چندان روشن نیست.

اصالت و نوآوری مفهومی کتاب

اگرچه کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» با آثاری همچون «آموزش ستمدیدگان» فریره (۱۹۷۰)، «شرایط ضروری یادگیری» مارتون (۲۰۱۴)، «پداگوژی در آموزش عالی» ولز و ادواردز (۲۰۱۷) و «راهنمای آموزش و یادگیری در آموزش عالی» مارشال (۲۰۲۰) در تأکید بر یادگیری فعال، تأمل انتقادی و بهبود کیفیت آموزش دانشگاهی همسو است، نوآوری اصلی آن در انتقال صرف نظریه‌های پداگوژیک نیست، بلکه در بازخوانی و بازتفسیر این مباحث در بستر آموزش عالی ایران نهفته است. نویسنده باتکیه‌بر مفهوم دیالکتیک نظر و عمل، پداگوژی دانشگاهی را صرفاً مجموعه‌ای از روش‌های تدریس یا تکنیک‌های آموزشی تلقی نمی‌کند، بلکه آن را به‌عنوان چارچوبی برای فهم مسائل پیچیده دانشگاه، تعامل میان کنشگران مختلف و مواجهه با چالش‌های ساختاری آموزش عالی مطرح می‌سازد. از این منظر، نوآوری کتاب در ارائه نگاهی بومی، انتقادی و میان‌رشته‌ای به پداگوژی دانشگاهی است؛ نگاهی که می‌کوشد میان مباحث نظری آموزش، تجربه زیسته دانشگاهیان و مسائل واقعی دانشگاه ایرانی پیوند برقرار کند.

به روایت پژوهشگر این کتاب را می‌توان اثری جامع، نظام‌مند و نوآورانه در حوزه پداگوژی دانشگاهی دانست که هدف اصلی آن، صورت‌بندی و تبیین مفاهیم نوظهور و گاه نامتعارف در قلمرو آموزش عالی، به زبانی قابل‌فهم و درعین‌حال نظری‌مند است. نویسنده با اتخاذ رویکردی تحلیلی، می‌کوشد خواننده را با مفاهیمی چون «تنوع کنشگران یادگیری»، «کیفیت بی‌نام» و «تعاملات پیچیده میان کنشگران دانشگاهی» مواجه سازد؛ مفاهیمی که علاوه بر تازگی و ظرفیت تبیینی، امکان درک ژرف‌تر از ماهیت میان‌رشته‌ای، چندلایه و پیچیده زیست‌جهان دانشگاه را فراهم می‌آورند. براین‌اساس، فرایند یاددهی – یادگیری در دانشگاه نه به‌مثابه کنشی ساده، خطی و قابل فروکاست به تکنیک‌های آموزشی، بلکه به‌عنوان عملی اجتماعی، پویا، زمینه‌مند و نیازمند تأمل نظری و عملی مستمر بازنمایی می‌شود؛ عملی که در آن معانی، قدرت، هویت‌های حرفه‌ای و قواعد نهادی به طور هم‌زمان در حال تولید و بازتولیدند. اگرچه نویسنده بر مفاهیم نوینی مانند شوک پداگوژیک، کیفیت بی‌نام و خودتامل پذیری تأکید دارد، اما در برخی موارد نحوه عملیاتی‌سازی این مفاهیم در بستر دانشگاه‌های ایران به‌اندازه کافی روشن نشده است. نوآوری کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» به نظر نگارنده در آن است که برخلاف بسیاری از پارادایم‌های مسلط آموزش عالی ایران از جمله دانشگاه کارآفرین، دانشگاه نسل سوم و رویکردهای مهارت‌محور و بازارگرا کانون توجه خود را نه بر کارکردهای اقتصادی، فناورانه و اشتغال‌آفرین دانشگاه، بلکه بر فرایندهای یاددهی یادگیری، تجربه زیسته دانشجویان و هویت تربیتی دانشگاه قرار می‌دهد. در حالی که رویکردهای رایج عمدتاً دانشگاه را نهادی برای تولید دانش، فناوری و سرمایه انسانی تلقی می‌کنند، پداگوژی دانشگاهی دانشگاه را پیش از هر چیز فضایی آموزشی و تربیتی می‌فهمد که کیفیت آن در گرو کیفیت تجربه یادگیری و تعاملات آموزشی است.

از این منظر، سهم نظری کتاب را می‌توان در جابه‌جایی کانون توجه از «دانشگاه به مثابه سازمان تولید دانش» به «دانشگاه به مثابه فضای یادگیری» دانست. این جابه‌جایی مفهومی امکان فهم متفاوتی از مسائل آموزش عالی ایران، از جمله افت کیفیت آموزش، گسست میان آموزش و یادگیری، کاهش مشارکت دانشجویان و ضعف فرهنگ دانشگاهی را فراهم می‌آورد. با این حال، پرسش‌هایی نیز درباره قابلیت نهادی و اجرایی این

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

رویکرد در شرایط ساختاری آموزش عالی ایران مطرح است که نیازمند بحث و بررسی بیشتر است.

باتوجه‌به غنای نظری و تنوع مفاهیم مطرح‌شده در این اثر، ارائه شرح و تحلیل همه آن‌ها در این مجال ممکن نیست. ازاین‌رو، در ادامه صرفاً برخی از مفاهیم کلیدی و محوری پداگوژی دانشگاهی از منظر نویسنده مرور می‌شود. انتخاب این مفاهیم بیش از آنکه در پی پوشش جامع محتوای کتاب باشد، تلاشی برای آشنایی اولیه مخاطب با رویکرد و افق‌های فکری اثر و تشویق او به مطالعه کامل آن می‌باشد.

۱. پویایی موقعیت‌های یادگیری

«ازآنجاکه پداگوژی در بستر تعامل دانش و تجربه همواره با تغییر همراه است، معلم دانشگاه باید اندیشه خود را بر این تغییر متمرکز کند. باید بداند که اندیشه او، اگر به‌صورت قطعی و پایان‌یافته فرض شود، می‌تواند مانع از اندیشه‌کردن دانشجویان در موضوعات و مسائل علمی شود و آن‌ها را از فرایند یادگیری و فهم دور سازد[1]. جریان آموزش و یادگیری در کلاس هر لحظه تغییر می‌کند. در سیستم‌های پیچیده‌ای نظیر دانشگاه، تنوع یک واقعیت است و نادیده‌گرفتن و یا ساده‌انگاری آن همان فرار از واقعیت‌ها است. دانشگاه‌ها نمی‌توانند پیچیدگی موقعیت یادگیری و مهارت‌آموزی دانشجویان را بدون توجه به تنوع موجود در سیستم دانشگاهی و موقعیت‌های یادگیری درک کنند[2].»

۲. تنوع کنشگران یادگیری

«پداگوژی دانشگاهی، به تنوع و تعدد کنشگران فعال در موقعیت‌های آموزشی و یادگیری توجه می‌کند. آنها تنها شامل دانشجو، معلم، مدیران، کارکنان و... نیستند، بلکه ارتباطات، فرهنگ و جو کلاس و دانشگاه، تصاویر ذهنی افراد، نمادها و... را نیز در برمی‌گیرند. این تعداد و تنوع کنشگران، همراه با کنشگری آنها سبب می‌شود که موقعیت‌های آموزشی و یادگیری، همواره پویا، متنوع و پیچیده باشند.[3]؟»

۳. تنوع در اکوسیستم دانشگاهی

«پویایی دانشگاه نیز به تنوع موجود در بطن سیستم دانشگاهی مربوط است؛ بنابراین پویایی موقعیت‌های آموزشی و یادگیری در بستر پویایی سیستم دانشگاهی ممکن می‌شود. این دو با یکدیگر رابطه تعاملی دارند و جهش علمی و نوآوری‌های فناورانه نیز در این پویایی زاده می‌شوند. به‌عنوان‌مثال، کیفیت زندگی دانشگاهی دانشجو بر زندگی کلاسی او تأثیر دارد. کیفیت سازماندهی فعالیت‌های اوقات فراغت دانشجو نیز در آموزش و یادگیری او مؤثر است. ازسوی‌دیگر، یادگیری‌های ضمنی که غیرقابل برنامه‌ریزی هستند، همراه با بسیاری از فعالیت‌های کلاسی در جو کلاس حضور دارند. شایسته است که معلم به‌مثابه رهبر یادگیری، یادگیری‌های ضمنی را به‌عنوان کنش‌گران تأثیرگذار در زندگی دانشجویی درک کرده و در هدایت‌گری خود موردتوجه قرار دهد[4].»

۴. پداگوگ: نیات، باورها و ادراک

---

[1].ص ۴۲۵
[2].ص ۴۲۱
[3].ص ۴۱۸
[4].ص ۴۲۲

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

«پداگوژی دانشگاهی بر این تأکید دارد که معلم دانشگاه، از طریق پرسشگری درباره باورها، نیات و عمل خود، مدام این کنجکاوی را دارد که آیا آنچه او آموزش می‌دهد، دانشجویان نیز یاد می‌گیرند؟ و نیز آنچه را یاد می‌گیرند می‌فهمند؟ این یادگیری چه معنا یا معنامندی در آنها به وجود می‌آورد؟ البته، لازم است توجه کنیم که باورهای معلم و نیات او نیز ساخته می‌شوند. از شیوه‌های معلمی استادان خود و نیز جو موجود در سیستم‌های دانشگاهی که در آنها آموزش دیده است، متأثر می‌شود. همچنین، او یادگیری‌ها و تأثیرات دوران کودکی خود را همواره، اغلب به‌صورت ناآگاه، با خود به همراه دارد[1].»

۵. کیفیت بی‌نام و اصالت دانشگاه

«میدان عملِ معلمِ دانشگاه که به کاربریِ شناخت‌ها، باورها و نیات او در واقعیت‌های سیستم‌های یادگیری دانشگاه مربوط می‌شود، تحت‌تأثیر این واقعیت‌ها قرار می‌گیرد، ولی درعین‌حال بر آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. این عمل حاصل هماهنگی و پویایی چهار مقوله فوق (ویژگی‌های معلم، شناخت، باورها و نیات او) در لحظه‌ها است که از طریق خودتأمل‌پذیری او مدام در بستر اکوسیستم دانشگاهی بررسی می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، معلم، مدیران و کارکنان دانشگاه‌ها، در وضعیت‌های یادگیری رسمی، غیررسمی و ضمنی، باید به لحظه‌ای بودن رخدادهای موقعیت در بستر نظم و بی‌نظمی، هماهنگی و ناهماهنگی، تعارض و آرامش، هیاهو و سکوت به صورتی سیستمی بیندیشند. چنین اندیشه‌ورزی‌ای است که عمل معلم و دیگر کنشگران دانشگاهی را به واقعیت‌های موجود نزدیک می‌کند و در نتیجه، افکار، روش‌ها، فنون و رویکردهای جدیدی در وضعیت‌های یادگیری آفریده می‌شود. در چنین فرایندی، با مفاهیم ظهور یا زایش، کیفیت بی‌نام یا اصالت دانشگاه مواجه می‌شویم[2].»

۶. جدائی آموزش از پژوهش: مانع ساختاری آموزش عالی ایران

«در واقعیت موقعیت‌های آموزشی در دانشگاه‌ها، آموزش، پژوهش، یادگیری و فهم از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. درصورتی‌که در وضعیت موجود در دانشگاه‌های کشور، جدایی بین آنها اتفاق می‌افتد. هیئت‌علمی آموزشی بیشتر به انتقال محتوا، تجارب و ... توجه دارد تا اینکه این پرسش را مطرح کند که آیا در آنچه در کلاس به دانشجویان آموزش می‌دهد، یادگیری هم صورت می‌گیرد؟ آیا معلمان دانشگاه‌ها این پرسش مهم را از خود می‌پرسند که من چه چیزی را می‌خواهم دانشجویانم یاد بگیرند[3]»

۷. ماهیت میان‌رشته‌ای پداگوژی دانشگاهی

«پداگوژی دانشگاهی میدانی از بازی و تعامل رشته‌های تخصصی مختلف است که در مفهوم علوم تربیتی نیز این معنا نهفته است. پداگوژی دانشگاهی یک رشته نیست، بلکه در میان رشته‌ها و از میان رشته‌ها، تلاش می‌کند تا افق‌هایی را برای یادگیری و فهمیدن دانشجو و وضعیتی که در آن قرار دارد، پیدا کند. پداگوژی دانشگاهی در مسیر فرارشته‌ای پیش می‌رود، بدون این‌که تعامل رشته‌ها را از نظر دور بدارد[4].»

در بخش کاربردی، کتاب باتکیه‌بر مفاهیمی همچون دانشگاه به‌مثابه یک اکوسیستم یادگیری، خود سازمان‌یابی، پداگوژی امید، شوک پداگوژیک،

---

[1].ص ۴۳۱
[2].ص ۴۳۹
[3].ص ۴۲۰
[4].ص ۴۵۰

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

خودتأمل‌پذیری و نسبت نظم و بی‌نظمی، چارچوبی مفهومی برای فهم و بازاندیشی در آموزش عالی ارائه می‌دهد. نویسنده دانشگاه را صرفاً محل انتقال دانش یا عرصه تعامل استاد و دانشجو نمی‌داند، بلکه آن را نظامی پیچیده و پویا تلقی می‌کند که در آن کنشگران متعدد، ساختارها، فرهنگ‌ها و موقعیت‌های یادگیری در تعامل مداوم با یکدیگر قرار دارند. از این منظر، پداگوژی دانشگاهی فراتر از مدیریت کلاس درس، به فهم فرایندهای یادگیری، پژوهش، تصمیم‌گیری و کنش در بستر دانشگاه می‌پردازد.

وجه تمایز این اثر با بسیاری از متون متعارف پداگوژی نیز در همین نگاه کل‌نگر و میان‌رشته‌ای نهفته است. درحالی‌که بخش قابل‌توجهی از ادبیات پداگوژی بر آموزش مدرسه‌ای و مسائل کلاس درس متمرکز است، این کتاب به چالش‌ها و پیچیدگی‌های خاص آموزش عالی، از جمله تعامل میان رشته‌ها، نقش کنشگران گوناگون دانشگاهی، پویایی موقعیت‌های یادگیری و فرایندهای ظهور و تحول در دانشگاه توجه دارد. ازاین‌رو، اثر حاضر را می‌توان تلاشی برای صورت‌بندی پداگوژی دانشگاهی به‌عنوان حوزه‌ای مستقل و متناسب با اقتضائات آموزش عالی دانست.

قدرت تبیین مسائل آموزش عالی ایران

هدف از این بخش، استخراج دلالت‌های مفهومی کتاب برای فهم برخی مسائل آموزش عالی ایران است و مطالب مطرح‌شده به منزله توسعه تحلیلی ایده‌های کتاب توسط پژوهشگر تلقی می‌شود. سه مسئله زیر به دلیل بیشترین همپوشانی مفهومی با چارچوب کتاب پداگوژی دانشگاهی انتخاب شده‌اند.

مطالعه کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» در بستر مسائل آموزش عالی ایران زمانی معنای عمیق‌تری پیدا می‌کند که در گفت‌وگو با دغدغه‌های مطرح‌شده در کتاب «آموزش عالی به کجا می‌رود؟» قرار گیرد. کتاب اخیر، مجموعه‌ای از روایت‌های متفاوت درباره وضعیت کنونی و آینده آموزش عالی ایران را پیش روی خواننده می‌گذارد؛ روایت‌هایی که اگرچه از منظرهای گوناگون بیان شده‌اند، اما همگی بر وجود نوعی بحران معنا، کیفیت، هویت و آینده در دانشگاه ایرانی دلالت دارند. در این میان، اهمیت کتاب «پداگوژی دانشگاهی» در ارائه مجموعه‌ای از چارچوب‌های مفهومی و علمی نهفته است. برای پاسخ به این پرسش که مطالعه کتاب «پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل» چگونه می‌تواند برای آموزش عالی ایران مفید باشد، لازم است ابتدا وضعیت موجود آموزش عالی را، چنان‌که در کتاب «آموزش عالی به کجا می‌رود؟» ترسیم شده است، در نظر آوریم. به نظر پژوهشگر این اثر با بررسی گذشته، حال و سناریوهای آینده آموزش عالی ایران نشان می‌دهد که دانشگاه ایرانی در مرحله‌ای پیچیده و بحرانی از تحول تاریخی خود قرار دارد؛ مرحله‌ای که با رشد شتابان کمی، افت کیفی، مدیریت آیین‌نامه‌ای، گسست از جامعه و ابهام در آینده همراه است. در چنین بستری است که اهمیت پداگوژی دانشگاهی آشکار می‌شود.

الف) غلبه پارادایم کمی گرایی

به نظر نویسنده مقاله، در کتاب آموزش عالی به کجا می رود؟ درمی‌یابیم که چگونه توسعه کمّی آموزش عالی، به‌تدریج کیفیت را به حاشیه رانده و دانشگاه را در معرض نوعی فروکاست‌گرایی قرار داده است؛ وضعیتی که در آن شاخص‌های قابل اندازه‌گیری جایگزین معنا، اصالت و عمق تجربه دانشگاهی شده‌اند. نویسنده در این کتاب برخی از دلایل کمی گرایی را به شرح زیر بیان می کند: «رویکرد کمی‌گرایانه هزینه کمتری دارد و با توسل به ارقام و قواعد می‌تواند در برابر واقعیت‌ها مقاومت عقلانی ایجاد کند و بدین‌ترتیب عملیاتی کردن جای عقلانیت را می‌گیرد، رویکرد کمی‌گرایانه و کاهنده در کوتاه‌مدت از بعد شکلی نتیجه دارد و فریبنده است، نتایج چنین رویکردی مدیران را راضی می‌کند، چرا که

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

ابزار مناسبی برای توجیه عملکرد آنها است، چنین رویکردی پدیده‌های پیچیده را ساده می‌انگارد و استثناها را بزرگ جلوه می‌دهد (توسل به نتایج مسابقات، نخبه‌گرایی و ...)، این رویکرد با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی خطی سازگار است، در این رویکرد جریان «پاداش‌دهی» برای اعضای هیئت علمی بر اساس تعداد مقاله، کتاب، طرح‌های پژوهشی و ... است بدون اینکه کیفیت این کارها همیشه به‌طور جدی مورد تأمل قرار گیرد و[1]...» یکی از نشانه‌های کمّی‌گرایی در نظام آموزش عالی و پژوهشی، شکل‌گیری و گسترش مؤسسات و بنگاه‌هایی است که به تولید و فروش محصولات علمی مشغول هستند. از دیدگاه مصاحبه‌شوندگان و خبرگان، تأکید بیش از اندازه بر شاخص‌های کمّی، همراه با الزام به رعایت صوری آیین‌نامه‌ها و مقررات پژوهشی، زمینه را برای رشد این‌گونه نهادهای غیردانشگاهی فراهم کرده است. در چنین شرایطی، تولیدات علمی بیش از آنکه بر کیفیت و اصالت علمی استوار باشند، به ابزاری برای کسب امتیازهای آموزشی و پژوهشی تبدیل می‌شوند(Davarpanah, Hoveyda & Yousef Boroujerdi, 2025:31).

پارادایم کمّی‌نگر، از طریق برجسته‌سازی سطوح آشکار و قابل‌اندازه‌گیری واقعیت، فهم لایه‌های عمیق، پنهان و پیچیده حیات دانشگاهی را با اختلال مواجه می‌سازد و بدین‌ترتیب، تصویری تقلیل‌یافته از آموزش عالی ارائه می‌دهد. بر این اساس، برون‌رفت از سلطه چنین پارادایمی، مستلزم شکل‌گیری نوعی خودتأمل‌پذیری انتقادی در میان مدیران و کنشگران آموزش عالی است؛ خودتأملی‌ای که آنان را قادر سازد پیش‌فرض‌ها، رویه‌ها و الگوهای مسلط را به نحو نقادانه مورد بازاندیشی قرار دهند. در این چارچوب، تأکید می‌شود که کنش مدیریتی و سیاست‌گذاری دانشگاهی را نمی‌توان بر مبنای تقلید صرف از تجربه‌های موفق دیگر نهادها سامان داد، زیرا هر دانشگاه در بستر تاریخی، فرهنگی و سازمانی خاص خود واجد منطقی متمایز است. ازاین‌رو، دانشگاه باید نه همچون ساختاری مکانیکی و قابل‌تقلیل به شاخص‌های صوری، بلکه به‌مثابه نظامی زنده، پیچیده و زمینه‌مند فهم شود. نتیجه آنکه غلبه رویکردهای کمّی و کاهنده، نه‌تنها به تحریف واقعیت آموزش عالی می‌انجامد، بلکه امکان فهم دقیق پویایی‌ها و مسائل بنیادین آن را نیز محدود می‌کند. بنابراین، مواجهه انتقادی با کمّی‌گرایی را باید پیش‌شرطی اساسی برای بازاندیشی در رهبری، سیاست‌گذاری و ارزیابی در آموزش عالی تلقی کرد (Yamani, 2024:5).

به روایت پژوهشگر در برابر غلبه پارادایم کمّی‌نگر در آموزش عالی، کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل راه برون‌رفت را نه در اصلاحات سطحی، بلکه در تغییر شیوه فهم و پارادایم دانشگاه جست‌وجو می‌کند. از منظر این کتاب، نخستین گام، تقویت خودتأمل‌پذیری انتقادی مدیران و کنشگران دانشگاهی است تا بتوانند ذهنیت کاهنده و عددمحور حاکم بر تصمیم‌گیری‌های آموزشی و پژوهشی را به پرسش بکشند. این رویکرد همچنین بر آن تأکید دارد که هر دانشگاه، دانشکده و کلاس، نظامی زنده، پیچیده و منحصربه‌فرد است و ازاین‌رو سیاست‌گذاری و ارزیابی آن نمی‌تواند بر اساس نسخه‌های یکسان و شاخص‌های صرفاً کمّی انجام گیرد. بر این مبنا، عبور از کمّی‌گرایی مستلزم حرکت به سوی ارزیابی‌های کیفی، زمینه‌مند و فهم‌محور است.

ب) گسست دانشگاه و بازار کار

به نظر نویسنده مقاله، مسئله بنیادین دیگری که در کتاب آموزش عالی به کجا می‌رود؟ موردتوجه قرار گرفته، گسست ساختاری و کارکردی میان دانشگاه و جامعه، به‌ویژه در نسبت با بازار کار است. این گسست را می‌توان یکی از چالش‌های اساسی نظام آموزش عالی معاصر دانست؛ چالشی که ریشه در ناهماهنگی میان محتوای برنامه‌های درسی با نیازهای واقعی جامعه و نیز تحولات شتابان فناوری، فرهنگی و اقتصادی دارد.

[1].دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی، ص ۱۰.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

در بسیاری از رشته‌های دانشگاهی، برنامه‌های آموزشی همچنان بر الگوهای سنتی و بعضاً ایستا استوارند و ازاین‌رو، توان پاسخ‌گویی مؤثر به اقتضائات متغیر زیست اجتماعی و حرفه‌ای را ندارند. پیامد چنین وضعیتی، نه‌تنها افزایش نرخ بیکاری یا اشتغال نامتناسب در میان فارغ‌التحصیلان، بلکه تضعیف منزلت کارآمدی اجتماعی دانشگاه و کاهش ظرفیت آن در ایفای نقش توسعه‌ای و مسئله‌محور در جامعه است. در این راستا نویسنده بیان می‌دارد: «روش‌های برنامه‌ریزی آموزشی ما سنتی است، شورای‌عالی برنامه‌ریزی ما باید به‌سرعت تجدیدنظر کند و با دانش کافی به سمت به‌کارگیری روش‌هایی که امروزه در دنیا برای برنامه‌ریزی درسی و آموزشی خوب توسعه پیدا کرده، حرکت کند[1].»

در پاسخ به گسست میان دانشگاه و جامعه، به‌ویژه در نسبت با بازار کار، سناریوی «دانشگاه‌های بازارمحور» می‌تواند به‌مثابه یکی از الگوهای اصلاحی در آینده نظام آموزش عالی ایران موردتوجه قرار گیرد. این سناریو با تأکید بر همسویی برنامه‌های درسی با نیازهای بازار کار، توسعه آموزش‌های مهارتی، تقویت مشارکت‌بخش خصوصی و گسترش پیوند دانشگاه با صنعت، می‌کوشد شکاف میان آموزش دانشگاهی و اقتضائات واقعی جامعه را کاهش دهد. بااین‌حال، ظرفیت حل‌کنندگی این الگو مشروط به آن است که بازارمحوری به معنای تقلیل رسالت دانشگاه به کارکرد اقتصادی صرف نباشد. در غیر این صورت، خطر غلبه منطق سود بر استقلال دانشگاهی، تضعیف دانش‌های بنیادی و تشدید نابرابری آموزشی افزایش خواهد یافت. ازاین‌رو، بازارمحور شدن دانشگاه تنها زمانی می‌تواند به‌مثابه راه‌حلی مؤثر تلقی شود که در چارچوبی متوازن، انتقادی و عدالت‌محور صورت‌بندی شود (Taghizade Tabarsi et al, 2024). یافته‌های پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که بازنگری برنامه‌های درسی، آموزش مهارت‌محور، ارزیابی مبتنی بر عملکرد و توجه به نیازهای جامعه از مهم‌ترین راهکارهای کاهش شکاف میان دانشگاه و بازار کار محسوب می‌شوند (Garaeian, Afkane & Zamani, 2025:141). این راهکارها با ایده «دیالکتیک نظر و عمل» در کتاب پداگوژی دانشگاهی همسو هستند؛ زیرا بر پیوند میان دانش نظری، تجربه عملی و مسائل واقعی جامعه تأکید دارند. در این راستا دکتر یمنی در کتاب پداگوژی دانشگاهی بیان می‌دارند: «پداگوژی دانشگاهی فرایندی پیچیده و چندبعدی است که در آن دانشجویان مسیرهای متفاوتی را برای رشد علمی و فکری طی می‌کنند. هنگامی که این مسیر بر پایه برنامه‌های ازپیش‌تعیین‌شده، آموزش‌های صوری و رویکردهای کمی‌گرایانه شکل گیرد و به علایق، نیازها و کنجکاوی‌های دانشجویان توجهی نشود، فرایند یادگیری به تجربه‌ای یکنواخت، کم‌رمق و فاقد خلاقیت تبدیل می‌شود. چنین وضعیتی در برخی دانشگاه‌ها از طریق محتوای ازپیش‌ساخته‌شده، فاصله میان آموزش و عمل، و نبود پیوند مؤثر میان تدریس، یادگیری و فهم مشاهده می‌شود. در مقابل، یادگیری اکتشافی فرصتی فراهم می‌آورد تا دانشجو با پیونددادن اندیشه و عمل، مسیرهای نوینی را تجربه کرده و زمینه شکل‌گیری نوآوری‌های علمی را فراهم سازد. هرچند این مسیر با چالش‌ها و موانع پیش‌بینی‌نشده همراه است، اما انگیزه، روحیه جست‌وجوگر و بهره‌گیری از الگوهای تعالی‌بخش دانشگاهی می‌تواند دانشجویان را در غلبه بر این موانع یاری دهد. از این منظر، پرورش دانشجو همانند پرورش زمین است؛ فرایندی که برای شکوفایی و ثمربخشی به شرایط مناسب، مراقبت مستمر و بسترهای رشد نیاز دارد[2].»

به روایت پژوهشگر، در همین چارچوب، کتاب «پداگوژی دانشگاهی» نیز بر ضرورت برقراری پیوندی ارگانیک میان ساحت نظر و عمل تأکید می‌کند. این پیوند، صرفاً به معنای افزودن جنبه‌های مهارتی به آموزش دانشگاهی نیست، بلکه ناظر بر نوعی رابطه دیالکتیکی میان تولید دانش، فرایند آموزش و بسترهای عینی و تاریخی زندگی اجتماعی است. درصورتی‌که این دیالکتیک به‌درستی شکل نگیرد، دانش دانشگاهی در سطحی انتزاعی، صوری و منفک از زیست‌جهان اجتماعی باقی می‌ماند و در نتیجه، توان مداخله‌گری مؤثر در حل مسائل واقعی جامعه را از دست

[1].دکتر جعفر توفیقی، ص ۲۰

[2].ص ۱۱۰

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

می‌دهد. از این منظر، مسئله صرفاً ناکارآمدی برنامه‌های درسی نیست، بلکه بحران در نسبت معرفت دانشگاهی باتجربه زیسته، نیازهای نهادی و تحولات انضمامی جامعه است. براین‌اساس، پداگوژی دانشگاهی می‌تواند به منزله چارچوبی مفهومی و عملی، در جهت بازاندیشی و بازطراحی برنامه‌های درسی ایفای نقش کند؛ چارچوبی که بر هم‌پیوندی آموزش، پژوهش و مسائل واقعی جامعه تأکید دارد. در پرتو چنین رویکردی، دانشگاه نه به‌عنوان نهادی منزوی و صرفاً دانش‌محور، بلکه به‌مثابه کنشگری اجتماعی و فرهنگی فهم می‌شود که وظیفه دارد دانشجویان را برای مواجهه انتقادی، تحلیلی و خلاق با مسائل پیچیده جهان معاصر آماده سازد.

در نظام آموزش عالی ایران دانشگاه ملی مهارت و دانشگاه جامع علمی – کاربردی در راستای تحقق اهداف اقتصادی و اجتماعی کشور ایفای نقش می‌کند. از مهم‌ترین اهداف این نهاد می‌توان به توسعه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان، ایجاد و گسترش فرصت‌های شغلی پایدار، ارتقای توانمندی‌های کارآفرینانه دانش‌آموختگان، انتقال دانش، مهارت و فناوری به محیط‌های کاری و همچنین ارائه آموزش‌های مبتنی بر تقاضای بازار کار اشاره کرد (Ebrahimabadi, Towfighi & Kaskeh, 2025:12).

ج) تولید متخصص به‌جای روشنفکر

به نظر نویسنده مقاله، دانشگاه در ایران، بیش از آنکه نهادی برای پرورش دانشوران، روشنفکران و انسان‌های مسئول باشد، عمدتاً خود را به‌عنوان نهادی شغلی – حرفه‌ای تعریف کرده است؛ نهادی که از آغاز، مأموریت اصلی‌اش تربیت نیروهایی برای انجام امور اداری و فنی بوده است. در نتیجه، به‌جای آنکه دانشگاه بتواند افرادی فرهیخته و دارای قدرت بازنمایی مسائل اجتماعی و تاریخی جامعه را تربیت کند، بیشتر به سمت تولید نوعی «شبه متخصص» حرکت کرده است؛ افرادی که دانش و مدرک را نه در نسبت با مسئولیت اجتماعی، بلکه به‌مثابه ابزاری برای پیشبرد منافع فردی خود می‌فهمند. این وضعیت نشان می‌دهد که آموزش عالی در ایران دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده است که در آن، تخصص از بستر اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی خود جداافتاده و دانشگاه از ایفای نقش تمدنی و انتقادی خویش بازمانده است. همان‌طور که نویسنده در کتاب آموزش عالی به کجا می‌رود؟ بیان می‌دارد: «نهاد دانشگاه در ایران بیشتر خود را به‌عنوان نهاد شغلی – حرفه‌ای تعریف کرده و از ابتدا هم هدفش این بوده است که آدم‌هایی را تربیت کند که به‌عنوان دیوان‌سالار و تکنوکرات کار دیوانی و فنی انجام دهند. دانشگاه‌های ما قادر به تربیت گروهی نیست که به‌عنوان دانشور بتوانند آموزه‌هایی را در جهت ارتقای فرهیختگی قوم ارائه دهند یا به‌عنوان روشنفکر بتوانند مسائل قوم را بازنمایی کنند[1].»

به روایت پژوهشگر، در برابر این وضعیت، رویکرد «پداگوژی دانشگاهی» می‌تواند به‌مثابه یک چارچوب مفهومی و علمی مطرح شود؛ زیرا بر این ایده تأکید دارد که فرهنگ تخصصی باید با فرهنگ عمومی پیوند بخورد. از نظر نویسنده «مقصود از فرهنگ عمومی، صرفاً انباشت اطلاعات عمومی نیست، بلکه تربیت ذهنی بازاندیش، اخلاقی و آگاه به تاریخ، جامعه و سرنوشت جمعی است. اگر آموزش تخصصی در کنار آشنایی با فلسفه، اخلاق، تاریخ و مسائل اجتماعی قرار گیرد، دانشگاه دیگر صرفاً تکنوکرات تربیت نخواهد کرد، بلکه متخصصانی مسئول و متأمل پرورش خواهد داد که بتوانند میان دانش حرفه‌ای خود و نیازهای واقعی جامعه پیوند برقرار کنند. از این منظر، پیوند فرهنگ عمومی و فرهنگ تخصصی می‌تواند یکی از راه‌های برون‌رفت دانشگاه ایرانی از بحران شغل‌محوری، زوال اخلاق علمی و بی‌تفاوتی اجتماعی باشد. در این راستا نویسنده در کتاب پداگوژی دانشگاهی بیان می‌کند: «فرهنگ تخصصی در حوزه تخصص‌های علمی قرار می‌گیرد که افراد خاصی به‌تبع تحصیلات خود

[1].دکتر محمد امین قانعی راد، ص۵۸

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

در آن وارد می‌شوند. ولی فرهنگ عمومی تمام شناخت‌هایی را شامل می‌شود که یک فرد بدون این‌که در آنها تخصص داشته باشد، از آنها برخوردار است. این شناخت‌ها که علم، هنر، ادبیات، تاریخ و ... در آن قرار می‌گیرند، امکان درک بهتر پدیده‌ها و مسائل را فراهم می‌کنند. به‌عنوان‌مثال، در یک موقعیت یادگیری در دانشگاه، اگر معلم بداند که ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و ... اقوام مختلف چگونه است، در ارتباط با دانشجویانی که دارای چنین پیشینه فرهنگی‌اند، موفق‌تر خواهد بود بدون آنکه پیش‌داوری‌های در مورد آن دانشجو داشته باشد. فرهنگ عمومی اجازه می‌دهد که ذهن انسان به دیدگاه‌های مختلف و متنوع گشوده باشد. گشودگی به انسان‌ها و نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف از مهارت‌های بنیادینی است که پداگوژی دانشگاهی آن را مهم می‌داند. درعین‌حال، این گشودگی نشان از تأمل‌پذیری و تقدیرپذیری انسان دارد؛ تأمل‌پذیری فرد را ارتقا می‌بخشد و او را به درک و آگاهی می‌رساند[1].»

نتایج پژوهش علیزاده و خداشهری (۱۴۰۳) نشان داد که فرهنگ نقش مهمی در شکل‌دهی نیازها، نگرش‌ها و رفتارهای دانشجویان ایفا می‌کند و به همین دلیل توجه به آموزش و برنامه‌ریزی فرهنگی در دانشگاه‌ها امری ضروری است. باتوجه‌به تفاوت نیازهای دانشجویان در رشته‌ها، مقاطع تحصیلی و گروه‌های مختلف، دانشگاه‌ها باید برنامه‌های فرهنگی خود را متناسب با این نیازها طراحی و اجرا کنند. آموزش فرهنگ در محیط دانشگاه نه‌تنها به تقویت هویت فرهنگی و اجتماعی دانشجویان کمک می‌کند، بلکه زمینه توسعه مهارت‌های فردی، اجتماعی و مشارکت فعال آنان را نیز فراهم می‌سازد. ازاین‌رو، دانشگاه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای آموزشی و تربیتی، باید فرهنگ را در کنار آموزش تخصصی موردتوجه قرار دهد و از طریق برنامه‌های فرهنگی هدفمند، زمینه رشد فکری، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و آمادگی دانشجویان برای ایفای نقش مؤثر در جامعه را فراهم کند. در نتیجه، سرمایه‌گذاری در آموزش و فعالیت‌های فرهنگی می‌تواند به ارتقای کیفیت محیط دانشگاهی و تحقق اهداف آموزشی و اجتماعی دانشگاه منجر شود.

به نظر نگارنده پیوند فرهنگ عمومی و تخصصی زمینه ایجاد رویکرد میان‌رشته‌ای در پداگوژی دانشگاهی را فراهم می‌آورد. میان‌رشته‌ای شدن از طریق تلفیق دانش، مفاهیم و روش‌های رشته‌های مختلف، تشکیل تیم‌های پژوهشی متشکل از متخصصان حوزه‌های گوناگون، طراحی برنامه‌های درسی تلفیقی، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین برای ایجاد ارتباط میان حوزه‌های دانشی و توسعه زبان و چارچوب‌های مفهومی مشترک تحقق می‌یابد. همچنین، ترکیب دانش بومی با دانش نوین و انطباق نظریه‌های علمی با نیازها و شرایط محلی، زمینه‌ساز گسترش رویکردهای میان‌رشته‌ای در آموزش و پژوهش است (Aminibagh, Salimi & Barkhoda, 2025:122). همان‌طور که دکتر یمنی بیان می‌دارند: «یادگیری در دانشگاه تنها به چارچوب‌های یک رشته محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم تعامل و گفت‌وگوی میان رشته‌های مختلف و نگاه فرارشته‌ای به مسائل و کنش‌های انسانی در بستر محیط پیرامون است. تحقق چنین رویکردی نیازمند آن است که دانش تخصصی در دل فرهنگ عمومی رشد یابد[2].»

به نظر پژوهشگر، باوجود ظرفیت‌های تبیینی کتاب، باید توجه داشت که بسیاری از مفاهیم مطرح‌شده در سطح نظری باقی‌مانده‌اند و نویسنده کمتر نشان می‌دهد که این مفاهیم چگونه می‌توانند به سیاست‌ها و سازوکارهای اجرایی مشخص در نظام آموزش عالی ایران تبدیل شوند. ازاین‌رو، قدرت تبیینی کتاب بیش از آنکه در ارائه راه‌حل‌های عملی باشد، در فراهم‌ساختن چارچوبی مفهومی برای بازاندیشی در مسائل آموزش

[1].ص ۴۹۹

[2].ص ۱۰۹

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

عالی نهفته است.

۱. جدول تحلیلی برداشت و استنباط پژوهشگر از دلالت‌های مفهومی کتاب

بحران	وضعیت موجود آموزش عالی ایران	راهبرد استخراج شده از کتاب پداگوژی دانشگاهی توسط پژوهشگر
غلبه پارادایم کمی گرایی	حاکمیت مدیریت آیین‌نامه‌ای، اولویت «تعداد» (مقاله و کتاب) بر کیفیت	ضرورت تقویت «خودتأمل‌پذیری انتقادی» کنشگران.
گسست دانشگاه و بازار کار	ناهماهنگی محتوای دروس با نیازهای واقعی بازار کار، روش‌های برنامه‌ریزی سنتی	برقراری پیوند دیالکتیکی میان «نظر و عمل»
تربیت متخصص به‌جای روشنفکر	تبدیل دانشگاه به نهاد صرفاً «شغلی – حرفه‌ای» و تربیت «شبه متخصصان»	پیوند ارگانیک میان «فرهنگ تخصصی» و «فرهنگ عمومی»

منبع جدول: تفسیر پژوهشگر

برای پاسخ به این پرسش که آیا ساختار کنونی آموزش عالی ایران ظرفیت پذیرش مفاهیم مطرح‌شده در کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل را دارد، باید میان ظرفیت‌های بالقوه و موانع موجود تمایز قائل شد. بررسی پژوهش‌های مرتبط نشان می‌دهد که آموزش عالی ایران همچنان با چالش‌هایی نظیر غلبه دانش نظری بر عمل، ضعف ارتباط دانشگاه با جامعه، محدودیت رویکردهای میان‌رشته‌ای، تمرکز بر تولیدات کمی و کم‌رنگ بودن خودتأملی انتقادی در میان دانشگاهیان مواجه است. برای نمونه، یوسف‌بروجردی و داورپناه (۱۴۰۳) نشان داده‌اند که بخشی از اعضای هیئت‌علمی نسبت به رسالت‌های فراتر از انتقال دانش، از جمله مفهوم‌پردازی، نظریه‌پردازی و نقش اجتماعی دانشگاه آگاهی کافی ندارند و در بسیاری از موارد فعالیت علمی به بازتولید دانش موجود محدود می‌شود. همچنین تأکید بیش از اندازه بر دانش نظری و فاصله‌گرفتن از میدان عمل و مسائل واقعی جامعه، از جمله موانع مهم تحول دانشگاهی به شمار می‌رود (YousefBoroujerdi & Davarpanah, 2024). این وضعیت با نقدهای مطرح‌شده در کتاب پداگوژی دانشگاهی هم‌خوانی دارد؛ جایی که نویسنده بر ضرورت پیوند میان نظر و عمل و حضور فعال دانشگاه در مواجهه با مسائل واقعی تأکید می‌کند.

ازسوی‌دیگر، یکی از مفاهیم محوری کتاب، میان‌رشته‌ای بودن پداگوژی دانشگاهی است. بااین‌حال، شواهد موجود نشان می‌دهد که ساختار آموزش عالی ایران هنوز تا حد زیادی تحت‌تأثیر مرزبندی‌های رشته‌ای قرار دارد. یوسف‌بروجردی و داورپناه (۱۴۰۳) محدود شدن بسیاری از دانشگاهیان به حوزه‌های تخصصی محدود، ضعف آشنایی با حوزه‌های دانشی مجاور و کم‌رنگ بودن پژوهش‌های میان‌رشته‌ای را از موانع مهم تولید دانش و نظریه‌پردازی معرفی می‌کنند. این در حالی است که کتاب پداگوژی دانشگاهی بر تنوع دیدگاه‌ها، تعامل حوزه‌های معرفتی مختلف و ضرورت فهم پیچیده مسائل آموزشی تأکید دارد؛ بنابراین، تحقق کامل ایده‌های کتاب مستلزم گسترش رویکردهای میان‌رشته‌ای در آموزش، پژوهش و سیاست‌گذاری دانشگاهی است.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

در سطح مدیریتی و ساختاری نیز چالش‌هایی مشاهده می‌شود که می‌تواند پذیرش مفاهیم کتاب را با دشواری مواجه سازد. بررسی اسناد راهبردی دانشگاه‌ها نشان داده است که مسائلی نظیر فقدان ثبات مدیریتی، ضعف فرهنگ برنامه‌ریزی راهبردی، کم‌توجهی به پویایی محیط و مشارکت محدود ذی‌نفعان در فرایندهای تصمیم‌گیری از جمله موانع مهم تحول دانشگاهی به شمار می‌روند (Yamani et al, 2020:60). افزون بر این، یمنی و صالحی (۱۳۹۴) معتقدند که در شرایط پیچیده و متغیر کنونی، برنامه‌ریزی دانشگاهی دیگر نمی‌تواند صرفاً بر دستورالعمل‌های ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده متکی باشد و نیازمند رویکردهایی انعطاف‌پذیر، یادگیرنده و مبتنی بر تعامل مستمر با محیط است. این دیدگاه با تأکید کتاب بر پیچیدگی موقعیت‌های یادگیری و ضرورت بازاندیشی مستمر در فرایندهای آموزشی هم‌سو است.

همچنین، مفهوم دانشگاه به‌مثابه یک نظام پیچیده و تعاملی که در کتاب پداگوژی دانشگاهی برجسته شده، در برخی مطالعات جدید آموزش عالی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. برای مثال، یمنی (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «تاملی در مفهوم دانشگاه سازگارشونده» در چارچوب مدیریت مشترک خودکار، دانشگاه را سیستمی متشکل از کنشگران متنوع می‌داند که از طریق تعاملات مستمر خود به تولید ایده‌ها، رویه‌ها و راه‌حل‌های جدید می‌پردازند. در همین راستا، شیخی، هویدا و مقتدایی (۱۴۰۴) نیز نشان می‌دهند که نگرش سیستمی و درک پیوند میان آموزش، پژوهش، صنعت و جامعه، پیش‌شرط شکل‌گیری نوآوری و تحول دانشگاهی است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که مفاهیم مطرح‌شده در کتاب نه‌تنها با روندهای جدید نظری در حوزه آموزش عالی هم‌خوانی دارند، بلکه می‌توانند چارچوبی مناسب برای بازاندیشی در شیوه حکمرانی و مدیریت دانشگاه‌ها فراهم آورند.

درعین‌حال، برخی شواهد بیانگر وجود ظرفیت‌هایی برای حرکت در این مسیر است. مطالعات مربوط به آموزش تحصیلات تکمیلی بر ضرورت توسعه مهارت‌های حرفه‌ای، مهارت‌های ارتباطی، حل مسئله، کار تیمی و تعامل با نیازهای جامعه و بازار کار تأکید کرده‌اند (Hajiherdari, Jafari & Arasteh, 2015:135). همچنین پژوهش‌های مرتبط با حکمرانی آموزش عالی نشان می‌دهد که بسیاری از نظام‌های دانشگاهی جهان به سمت الگوهای مشارکتی‌تر، پاسخ‌گوتر و منعطف‌تر حرکت کرده‌اند؛ الگوهایی که در آن‌ها نقش اعضای هیئت‌علمی، دانشجویان و سایر ذی‌نفعان در تصمیم‌گیری‌های دانشگاهی تقویت شده است (Dezhbord & Gharooneh, 2023:80). این روندها نشان می‌دهد که مفاهیم مورد تأکید کتاب پداگوژی دانشگاهی با جهت‌گیری‌های نوین تحول آموزش عالی هم‌سو بوده و قابلیت کاربست در دانشگاه ایرانی را دارند.

براین‌اساس، می‌توان نتیجه گرفت که ساختار فعلی آموزش عالی ایران اگرچه با موانع فرهنگی، معرفتی، مدیریتی و ساختاری متعددی روبه‌روست، اما ظرفیت‌های بالقوه‌ای نیز برای پذیرش و تحقق مفاهیم مطرح‌شده در کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل را در خود دارد. بااین‌حال، بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها مستلزم تقویت رویکردهای میان‌رشته‌ای، گسترش تعامل دانشگاه با جامعه، توسعه فرهنگ خودتأملی و یادگیری سازمانی، اصلاح الگوهای حکمرانی دانشگاهی و گذار از مدیریت خطی و متمرکز به رویکردهای مشارکتی است. در چنین شرایطی، مفاهیم مطرح‌شده در کتاب می‌توانند نه صرفاً به‌عنوان ایده‌هایی نظری، بلکه به‌عنوان چارچوبی برای بازاندیشی و تحول آموزش عالی ایران مورداستفاده قرار گیرند.با وجود ظرفیت‌های مفهومی پداگوژی دانشگاهی برای بازاندیشی در مسائل آموزش عالی ایران، انتقال و به‌کارگیری این رویکرد در بستر دانشگاه ایرانی با چالش‌هایی نیز همراه است. ساختار نسبتاً متمرکز نظام حکمرانی آموزش عالی، وابستگی شدید سیاست‌های دانشگاهی به تصمیمات اداری و فرادستی، و غلبه نظام‌های ارزیابی مبتنی بر شاخص‌های پژوهشی، ممکن است امکان تحقق کامل برخی از ایده‌های پداگوژی دانشگاهی را محدود سازد. ازاین‌رو، بهره‌گیری از این چارچوب در ایران بیش از آنکه مستلزم انتقال مستقیم الگوهای موجود باشد، نیازمند بازتفسیر و بومی‌سازی آن متناسب با شرایط نهادی، فرهنگی و مدیریتی دانشگاه‌های کشور است. در این میان، تقویت استقلال

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

دانشگاهی، بازنگری در نظام ارزیابی اعضای هیئت علمی و توجه بیشتر به کیفیت تجربه یادگیری دانشجویان می‌تواند زمینه را برای بهره‌گیری مؤثرتر از این رویکرد فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل را می‌توان تلاشی برای طرح و صورت‌بندی مفهومی برخی از مسائل بنیادین آموزش عالی ایران دانست. بررسی محتوای کتاب نشان داد که نویسنده با تأکید بر مفاهیمی همچون دیالکتیک نظر و عمل، پیچیدگی موقعیت‌های یادگیری، تنوع کنشگران دانشگاهی و میان‌رشته‌ای بودن پداگوژی دانشگاهی، نگاهی فراتر از رویکردهای فنی و تجویزی به آموزش عالی ارائه می‌کند و دانشگاه را به‌مثابه نظامی پویا، تعاملی و چندلایه موردتوجه قرار می‌دهد.

ارزیابی اثر بر اساس معیارهایی نظیر اصالت و نوآوری مفهومی، ساختار و فهم پذیری متن، تناسب با مسائل آموزش عالی ایران و ظرفیت تبیینی نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین نقاط قوت کتاب، تلاش برای پیوند دادن مباحث پداگوژیک با مسائل کلان دانشگاه ایرانی است. در این چارچوب، مفاهیم مطرح‌شده در کتاب امکان آن را فراهم می‌آورند که برخی چالش‌های آموزش عالی، از جمله غلبه کمّی‌گرایی، فاصله میان دانشگاه و بازار کار، ضعف رویکردهای میان‌رشته‌ای و محدود شدن نقش تربیتی دانشگاه به پرورش متخصص، از منظری متفاوت مورد بازاندیشی قرار گیرند.

همچنین مقایسه این اثر با برخی آثار شاخص بین‌المللی حوزه آموزش عالی و پداگوژی دانشگاهی نشان می‌دهد که اگرچه بسیاری از مفاهیم مطرح‌شده در کتاب ریشه در ادبیات جهانی این حوزه دارند، نوآوری اصلی اثر در تلاش برای بازخوانی و بومی‌سازی این مفاهیم در زمینه آموزش عالی ایران و پیوند آنها با مسائل و تجربیات دانشگاه ایرانی نهفته است. از این منظر، کتاب بیش از آنکه صرفاً به ارائه الگوهای آموزشی یا روش‌های تدریس بپردازد، به بازاندیشی در ماهیت دانشگاه، یادگیری و کنش دانشگاهی توجه دارد.

درعین‌حال، به نظر می‌رسد برخی مفاهیم و پیشنهادهای مطرح‌شده در کتاب برای تحقق عملی در بستر آموزش عالی ایران نیازمند تبیین بیشتر و ارائه مصادیق اجرایی روشن‌تر هستند. افزون بر این، تحقق بسیاری از ایده‌های مطرح‌شده، از جمله تقویت میان‌رشته‌ای بودن، گسترش فرهنگ تأمل انتقادی، توسعه مشارکت کنشگران دانشگاهی و کاهش گسست میان دانشگاه و بازار کار، مستلزم فراهم بودن برخی الزامات ساختاری، مدیریتی و فرهنگی در نظام آموزش عالی است؛ موضوعی که می‌تواند در پژوهش‌های بعدی مورد بررسی قرار گیرد.

در مجموع، کتاب پداگوژی دانشگاهی: دیالکتیک نظر و عمل اثری تأمل‌برانگیز در حوزه آموزش عالی ایران به شمار می‌آید که با طرح مجموعه‌ای از مفاهیم و ایده‌های نظری، زمینه مناسبی برای گفت‌وگو و بازاندیشی درباره کیفیت آموزش، نقش دانشگاه و آینده آموزش عالی فراهم می‌کند و ازاین‌حیث می‌تواند برای پژوهشگران، اعضای هیئت‌علمی و سیاست‌گذاران آموزش عالی قابل‌استفاده باشد.

تشکر و قدردانی

مراتب تشکر خود را از حامیان معنوی این پژوهش اعلام می‌دارم.

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]
[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

تعارض منافع

نویسنده هیچ گونه تعارض منافعی در رابطه با نتایج پژوهش ندارد.

Sarina Sakhanehjah http://orcid.org/0009-0007-2439-1738

Resources

Aghababaei, N. (2024). Methodology of the scientific genre of book review and critique. Humanities Development Quarterly, 5(9), 111–127. [In Persian].

Alizadeh, R., & Mazloom, M. (2024). Analysis of student needs: Examining priorities in the cultural affairs programs of the University of Guilan. Iranian Journal of Higher Education, 16(3), 45–65. [In Persian].

Amini Bagh, A., Salimi, J., & Barkhoda, S. J. (2025). Explaining the paradigmatic model of the ecosystem university in the socio-cultural context of Iran. Iranian Journal of Higher Education, 17(3), 110–134. [In Persian].

Davarpanah, S. H., Hoveyda, R., & Yousef Boroujerdi, R. (2023). Structural-interpretive analysis of indicators of academic misconduct In Iranian higher education: A mixed-method study. Iranian Journal of Higher Education, 15(1), 17–37. [In Persian].

Dezhbord, M., & Gharooneh, D. (2023). Higher education governance models in global experiences: Reviewing realities through research evidence. Iranian Journal of Higher Education, 15(4), 68–92. [In Persian].

Ebrahimabadi, F., Towfighi, J., & Kaskeh, S. (2025). Redefining the mission and structure of Iran's skill-based universities through lessons from Canadian colleges. Iranian Journal of Higher Education, 17(4), 1–24. [In Persian].

Freire, P. (1970). Pedagogy of the Oppressed. New York: Continuum

Gharaeian, L., Afkaneh, S., & Zamani, A. (2025). A model of skill-based education in higher education. Iranian Journal of Higher Education, 17(2), 132–155. [In Persian].

Haji Heydari, F., Jafari, P., & Arasteh, H. R. (2015). A comparison of the missions and objectives of doctoral programs in Iran and selected countries. Iranian Journal of Higher Education, 7(4), 105–141. [In Persian].

Marshall, S. (Ed.). (2020). A Handbook for Teaching and Learning in Higher Education: Enhancing Academic Practice (5th ed.). London: Routledge

Marton, F. (2014). Necessary Conditions of Learning. London: Routledge

Sattari, M. R. (2023). A reflection on the book University Pedagogy: The Dialectic of Theory and Practice by Mohammad Yamani Dozi Sorkhabi. Journal of University Studies, 1(4), 189–212. [In Persian].

Sheikhi, L., Hoveyda, R., & Moghtadaei, L. (2025). A framework for the fifth-generation university: Modeling open innovation skills in higher education. Iranian Journal of Higher Education, 17(3), 86–109. [In Persian].

Taghizadeh Tabarsi, M., Ghiasi, S., Farasatkhah, M., & Rahimian, H. (2024). Scenario planning for the future of higher education in Iran. Iranian Journal of Higher Education, 16(2), 116–140. [In Persian].

Wells, G., & Edwards, A. (Eds.). (2017). Pedagogy in Higher Education: A Cultural Historical Approach. Cambridge: Cambridge University Press

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]

[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]

Yamani Dozi Sorkhabi, M. (2018). Reflections on the concept of the adaptive university. Iranian Journal of Higher Education, 10(4), 1–29. [In persian].

Yamani Dozi Sorkhabi, M. (2018). Where is higher education heading? Tehran, Iran: Institute for Research and Planning in Higher Education. [In Persian].

Yamani Dozi Sorkhabi, M. (2020). University pedagogy: The dialectic of theory and practice. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies. [In Persian].

Yamani Dozi Sorkhabi, M. (2024). Opportunities and barriers to scientific advancement in Iranian higher education. Iranian Journal of Higher Education, 16(1), 1–21. [In Persian].

Yamani Dozi Sorkhabi, M., & Salehi, M. (2014). From strategic planning to adaptive design in the university. Iranian Journal of Higher Education, 6(3), 1–30. [In Persian].

Yamani Dozi Sorkhabi, M., Goldasteh, A., Khosravi, H., & Mohammadi Moein, M. (2020). A comparison of strategic planning documents in selected public universities. Iranian Journal of Higher Education, 13(3), 44–64. [In Persian].

Yousef Boroujerdi, R., & Davarpanah, S. H. (2024). Exploring cognitive-professional barriers to theory development among faculty members in the humanities. Iranian Journal of Higher Education, 16(2), 66–90. [In Persian].

[Downloaded from ihej.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.31161588.1405.18.2.6.7]

[DOI: 10.66224/ihea.18.2.113]